

سردار درویشی شده خانه سریشی در منطقه ۱



ای تخریب شده اطراف حرم را جاهای دیگر برپا کرده اند

خانه قاچاری!

● و امید داشتید که این مصالح شاید حتی ۳۰،۲۰ سال بعد دوباره سرپا شود؟

گواهی: بله، حتی در یک لوکیشن یا موقعیت جدید. **مرصعی:** مثل همین اتفاقی که الان درباره اش صحبت می کنیم. ما همین کار را انجام دادیم و بعد از چهار سال این کاشی و آجرها را در بنای این کتابخانه کار کردیم.

بخشی از مصالح را

پیمان کارها بردند

● البته بخش هایی از کاشی هایی که جمع آوری شده بود، الان نیست. یعنی گم شده؟

گواهی: بله، دلیلش هم این است که ما پایگاه ثابتی برای نگه داری از این مصالح نداشتیم. البته قبلاً من باید پیشینه کار را بگویم. این کار ما که از سال ۸۶ شروع شد، ولی اوچش نزدیک سال ۹۰ بود.

مرصعی: که ما مشغول مرمت خانه داروغه بودیم.

گواهی: بله، و پایگاهی هم در خانه داروغه پیدا کرده بودیم و زمین وسیعی در اختیارمان بود. با خودمان فکر کردیم که این بهترین فرصت است. برای همین بیشترین تعداد جمع آوری بناهای تاریخی را در این زمان انجام دادیم. من یک بار که لیست کردم، دیدم ما نزدیک به ۳۰ تا ۳۲ بنا را جمع آوری و آرشیو کرده ایم. البته برخی از این بناها مثل بنای تاریخی «سنگ آتش» یا «حسینی» را به طور کامل برداشت

کردیم، ولی...

● **بنای «سنگ آتش» کجا بود؟**

گواهی: بنای ثبت نشده ولی زیبا بود داخل نواب ۸. الان هم تصاویرش هست. ما برای این بنا که به طور کلی جمع آوری شد حدود یک هفته تا ۱۰ روز زمان گذاشتیم. یعنی کل بنا و اچینی شد. **مرصعی:** چند تا کار اجرکاری هم داخل کوچه حاج ابراهیم بود؛ دوسه تا اجرکاری فوق العاده. یادم هست دوسه تا دیوار فوق العاده پرکار بود که جلوی پروژه سارا قرار داشت. این ها هم از مجموعه بناها و نماهایی بود که ما موفق به و اچینی آن ها شدیم. در کل این اتفاق خیلی اتفاق عظیمی بود. بخشی اش را ما بردیم دفتر آقای پژمان در تهران کار کردیم...

● **پس ما با حجم زیادی از این اتفاق روبه رو بودیم. حالا سوال این است که مابقی این آجرها و کاشی ها کجاست؟**

گواهی: آن موقع در سال ۹۰ فضای هم جوار خانه داروغه که به عنوان کارگاه و انبار استفاده می شد، بهترین فرصت بود و ما همه چیز را آنجا دسته بندی و انبار کردیم.

مرصعی: مثلاً یک در کاروانسرای حاج ابراهیم را همان جا گذاشته بودیم. تصورمان هم این بود که یک موزه معماری در خانه داروغه راه اندازی می شود و مثل همان اتفاق که در پاریس دیده بودیم، در مشهد رخ می دهد. هنوز هم برخی از سنتوری های بناهایی مثل شریفیان یا سنگ آتش توی خانه داروغه هست.

با تخریب چی ها

رفیق شدیم!

● ولی خیلی کمتر از چیزی است که شما جمع کرده اید.

گواهی: این توضیح را هنوز کامل نکرده ام. بعضی از این بناها برای جمع آوری در اختیار ما نبود. البته ما در ابتدا کانالی با شهرداری داشتیم، ولی آن ها یا به دلیل گرفتاری یا به دلیل حساسیت های موجود خبر جمع آوری همه بناهای ارزشمند را به ما اطلاع نمی دادند. بنابراین ما هم مجبور شدیم برویم سراغ یک چیزی شبیه ایجاد مافیا. یعنی با خودمان فکر کردیم غیر از اطلاع رسانی از سوی شهرداری چطور می توانیم از تخریب بناهای ارزشمند مطلع شویم. این بود که رفتیم سراغ پیمان کارهای تخریب. آن ها هم چون جنس و مترساق، یعنی آجر و چوب و کاشی را می فروختند، ما با آن ها وارد گفت و گو شدیم. البته نه به این عنوان که می خواهیم بناها را برداشت کنیم. به آن ها گفته بودیم که مثلاً برای مرمت خانه داروغه می خواهیم از شما خرید کنیم. البته شش طمان این بود که مصالح موقع تخریب به درد ما نمی خورد و باید قبل از تخریب آجر و کاشی را ببینیم. این طوری شد که آن ها با ما تماس می گرفتند.

● **چرا می خواستید قبل از تخریب بنا را ببینید؟ مصالح به تنهایی برای شما کفایت نمی کرد؟**

ما به آن ها توضیح نمی دادیم، ولی ما لازم داشتیم که طرح و نقشه و شکل و شمایل بنا را هم برای برداشت ببینیم. این بود که آن ها با ما تماس می گرفتند و من می رفتم. بعضی بناها ارزشمند نبود و به کار ما نمی آمد، ولی بعضی بناهای هم ارزشمند بود و ما وارد کار برداشت

می شدیم.

● **یعنی وسط اتفاق ها تا سقف باری که توسط شهرداری وقت در حق بافت رخ می داد، شما با یک پیمان کار تخریب روی هم ریخته بودید تا هر چه بیشتر بناها را حفظ کنید.**

بله. همین پیمان کارهای تخریب هم بدون اینکه خودشان بخواهند به ما کمک می کردند. یعنی مثلاً گاهی دوروز از آن ها وقت می گرفتیم برای و اچینی بخش هایی از بنا و در طی همین دوروز اجازه می گرفتیم و نقشه برداری و برداشت بنا را هم انجام می دادیم. نکته ای هم که باید یادآوری کنم این است که ما از خیلی از امکانات خانه داروغه برای نجات این بناها استفاده کردیم. حالا رسیدم سر جواب سوال شما. ما در خیلی اوقات وقتی به بناهایی می رسیدیم که این بناها فرصت چندانی تا تخریب نداشتند، یعنی شهرداری به پیمان کار می گفت که باید زودتر بنا را تخریب کند. پیمان کار هم ناچار مثلاً یکی دوروز به ما فرصت می داد تا روی بنا کار کنیم. خوب طبعاً توی دوروز ما در خیلی از بناها به جبهه های داخلی نمی رسیدیم. یعنی فقط سر در را جمع آوری می کردیم. از جمله سر در بنای تاریخی شریفی که در همین کتابخانه اجرا شده. ما تصاویری از داخل این بنا داریم، ولی فرصتی برای و اچینی بخش های دیگر نداشتیم. البته برای برخی بناها مثل بناهای حسینی و سنگ آتش مثلاً ۱۰ روز فرصت گرفتیم و طبعاً داربست زدیم و کل بدنه را جمع آوری کردیم.

● **باز هم مشخص نشد که این و اچینی ها آخر به کجا رسید؟**

مرصعی: ما همه این ها را در زمین کنار خانه داروغه جمع می کردیم. ولی هنوز ۹۰ درصد خانه داروغه مرمت شده بود که دوره شهرداری مهندس پژمان تمام شد و شهرداری جدید عذر ما را خواست.

● **یعنی پروژه داروغه دست شما تمام نشد؟ گواهی:** نه. البته بقیه کار طبق نقشه خودمان انجام می شد و من هم مرتب از باب دل سوزی می رفتم. کار هم دست پیمان کار بود و او هم کارهایی کرد که نباید می کرد.

مرصعی: یعنی پیمان کار بدون نظارت ما زیر نظر شهرداری کار را تمام کرد.

گواهی: البته باز خدا را شکر که تقریباً کار تمام شده بود. هر چند اگر ما بودیم هیچ وقت اجازه نمی دادیم که دیوارهای داخلی را این طور رنگ کنند.

● **چرا؟**

گواهی: رنگ خامی است. رنگ پخته ای نیست اصلاً.

● **یعنی رنگ دیوارهای داخلی هم باید بر مبنای اسلوب مرمتی انجام شود؟**

بله. اصلاً لایه برداری از رنگ دیوارها کرده بودیم. سه لایه روی دیوارها بود که جمع آوری کرده بودیم.

مرصعی: ولی متأسفانه همین جوری رنگ زدند.

● **و این لایه زیرین نقش و نگاری هم داشت؟**

گواهی: بله. گچ بری های خیلی خوبی بود. من فقط یک نمونه را که اتفاقی رسیدم، وقتی بود که پیمان کار نبود، چون نبود، از استادکار نقاش خواهش کردم که روی یک بخش را رنگ نکند. آن بنده خدا هم فکر کردم من ناظم. نمی دانست من دیگر کاره ای نیستم. برای همین توی اتاق کرسی یک قسمتی از نقوش فضای داخلی باقی مانده است.

مرصعی: و از جمله اتفاق های بدی که در اینجا رخ داد این بود که دیگر آن انبار با همه اشیای

مادر ابتدا کانالی

با شهرداری

داشتیم، ولی

آن ها یا به

دلیل گرفتاری

یا به دلیل

حساسیت های

موجود خبر

جمع آوری همه

بناهای ارزشمند

را به ما اطلاع

نمی دادند.

بنابر این ما هم

مجبور شدیم

برویم سراغ

یک چیزی شبیه

ایجاد مافیا. یعنی

با خودمان فکر

کردیم غیر از

اطلاع رسانی از

سوی شهرداری

چطور می توانیم

از تخریب بناهای

ارزشمند مطلع

شویم